

آمیولانس

مساله نخ



پوریا عالمی

• محمد حسینی که قبل از این وزیر فرهنگ و ارشاد احمدی‌نژاد بود، سوار آمبولانس شد و گفت: «روش‌های رسانه‌های حامی دولت روحانی «نخ‌ما» است.»

به نظر ما هم روش رسانه‌های اصلاح‌طلب نخ‌ما شده است. اما روش‌های رسانه‌ای مدل‌های دیگری هم دارد:

روش نخ‌کش: که رسانه‌های حامی دولت احمدی‌نژاد استفاده می‌کردند. در این روش اینقدر حمایت می‌کنند تا قضیه نخ‌کش شود.

روش نخ‌ریس: که رسانه‌های حامی دولت خاتمی استفاده می‌کردند.

در این روش هرچی را که رفسنجانی می‌ریسید، پنبه می‌کردند.

روش نخ‌باف: در این روش که موردعلاقه رسانه تصویری است، زمین و زمان را به هم می‌بافند. منتها مساله این‌جاست که چیزی که می‌بافند اصولا تن‌خور خوبی ندارد و به تن آدم زار می‌زند. روش نخ‌تاب: نخ‌تاب‌های رسانه‌ای اصولا اهل تابیدن هستند و هرچه دم‌دستشان باشد می‌تابانند. این‌تاب‌ها تاب ندارند و زودزود دلواپس می‌شوند.

روش نخ‌قند: نخ‌قند را دور کله‌قند می‌پیچند. نخ‌قند رسانه‌ای را دور کله رسانه می‌پیچند.

روش نخ‌سوزن: روش نخ‌سوزن روش اهل بخیه است که مایل هستند اگر جامه دولتیان و سیاستمداران آسیب دید سریع وصله‌پینه‌اش کنند.

روش نخ‌وسوزن: در این روش مثل لحظه‌ای که با نخ و سوزن تور بالاسر عروس را می‌دوزند تا زبان خانواده عروس بسته شود، بعضی رسانه‌ها با نخ‌وسوزن کاری می‌کنند زبان آدم دوخته شود.

روش نخ‌دادن: در این روش رسانه به هرکسی بتواند نخ می‌دهد تا ارزش یک آگهی، یا وام، یا ارز دولتی، یا سمتی مشاوره‌ای، چیزی، دریابید. روش نخ‌دادن بدبخت‌ترین روش رسانه‌ای است.

روش نخ‌کردن: در این روش رسانه سعی می‌کند مثل نخ تسبیح ارکان مختلف جامعه و سیاست و فرهنگ و اقتصاد را به هم مرتبط کند. منتها دیده شده خیلی این کار شدنی نیست.

شترق روزنامه

www.sharghdaily.ir

شنبه ۱ آذر ۱۳۹۳ • ۲۸ محرم ۱۴۳۶ • ۲۲ نوامبر ۲۰۱۴ • سال دوازدهم • شماره ۲۱۶۸ • ۱۶صفحه

اذان ظهر تهران ۱۱:۵۰ • اذان مغرب ۱۷:۱۳ • اذان صبح فردا ۵:۲۰ • طلوع آفتاب ۶:۴۸

روزنامه‌فرو

fardashargh@gmail.com

کارتون خواب

سازان خادم

استقبال مردم از فراخوان «پنج‌شنبه کتاب»



مسئولیت نکنند. به‌عبارت دیگر هر اندازه شهروندان در برابر مسایل جامعه بیشتر بازیگر باشند به همان اندازه می‌توان امیدوار بود که دموکراسی پایاتر و عمیق‌تر است. در این سیستم سیاسی، ادبیات هم پیرو تمایلات شهروندان سامان می‌یابد. این نوشتار بر سر آن نیست که همه شهروندان باید سیاسی باشند، سهل است که چنین چیزی واقعی هم نیست، ولی حداقل از جامعه نخبگان انتظار می‌رود که مناسبات اجتماعی را چنانکه باید ببینند و به‌کار بندند. روشن است که این نکته با سیاسی‌بودن متفاوت است. برای دستیابی به فرهنگ دموکراتیک، ما نیازمند پالایش در ادبیات سیاسی هستیم و برای آن باید برخی دیدگاه‌های رایج اصلاح شوند.

پشت جلد

ادبیاتِ سیاست

تاریخ این سرزمین دارد که عاقبتِ سیاسیون در مقایسه با سایر اقشار اجتماعی چندان بی‌دردسر نبوده است. منتها در این دیدگاه یک تناقض ذاتی نهفته است؛ زندگی اگر به سیاست کاری نداشته باشد، سیاست با زندگی‌ها کار دارد. هیچ عرصه‌ای جدا از سیاست و تأثیرات آن نیست. آنکه به‌خاطر زندگی، از سیاست دست می‌کشد، درواقع اجازه می‌دهد سیاست برای همه‌چیزش تصمیم بگیرد. توسعه‌یافتگی مروهن نشانه‌هایی است؛ یکی از مهم‌ترین آن شاخص‌ها میزان و کیفیت مشارکت عمومی در عرصه‌های مختلف است. از این زاویه یکی از مهم‌ترین نشانه‌های فاصله‌داشتن با وضعیت دموکراتیک همین است که شهروندان در برابر آنچه پیرامونشان می‌گذرد احساس



کریم ارغنده‌پور

زیاد شنیده‌ایم که افرادی می‌گویند: «من عضو هیچ حزب و گروه سیاسی‌ای نیستم.» درمیان نخبگان هم چنین برخوردی شایع است. این جمله بیشتر در حکم تزه‌طلبی است و خواسته و ناخواسته این معنا را منتقل می‌کند که گویی عضویت در یک جریان سیاسی، اشکالی دارد. دیدگاه دیگری به موازات همین جمله وجود دارد که می‌گوید «من سیاسی نیستم؛ می‌خواهم زندگی کنم.» اتفاقا نکته اصلی هم در همین‌جاست؛ همین انگاره تفاوت زندگی و سیاست. اینکه خاستگاه این دیدگاه چیست، احتمالا ریشه در

گزارش

پرشورترین روز کتاب فروشی‌ها در پاسخ به یک فراخوان

وقتی که مردم برای کتاب صف بستند

کیسو فغفوری



شهر تهران داشتم، یک نکته بیش از همه مشهود بود؛ کتابفروشان راضی بودند. از اینکه مردم به سراغشان آمده بودند، خوشحال بودند. اما کسانی همچون مدیر کتابفروشی «لارستان» آن را مسکن می‌دانستند؛ مسکنی که شاید فقط زمان کوتاهی درد فروش را التیام بخشد. کتابفروشان راضی از افزایش تعداد کتاب‌های خوب منتشرشده، منتظرند که علاقه‌مندان نیز دوباره با کتاب آشتی کنند. اکثر آنان از فروش دوبرابری کتاب می‌گفتند و اتفاقا اکثرشان هم تخفیف بین ۱۰ تا ۲۰ درصدی برای کتاب می‌دادند.

اهالی اندیشه‌دوست‌ار برنامه‌از پیش تعیین‌شده اندیشمندان، جامعه‌شناسان و دانشکامیان، آثارشان از چهره‌شان مشهورتر است و آنان در این حرکت حضور داشتند و اتفاقا بودندشان «شور» و «هیجان» به‌دنبال داشت. کلمه‌ای که آنان چندان علاقه‌ای به استفاده از آن ندارند. برای آنان – شاپور اعتماد، ضیاء موحد، داورى اردکانی، یوسف اباذری و ... – باید این اتفاق از قبل برنامه‌ریزی می‌شد. سخنرانی‌های کوچکی ترتیب داده می‌شد. جالب اینکه وقتی از آنان که چندنفرشان در شهر کتاب بخارست حضور داشتند درباره برنامه می‌پرسم، با اندکی طنز می‌گویند: «فقط مزاحم کار فروشنده‌ها شدیم» یا دیگری می‌گفت: «خودمان کلی کتاب خریدیم، کسی ما را نمی‌شناسد که به‌خاطر ما کتاب بخرد.» اما کتابفروشان راضی بودند. از آمدن مردمی که شاید سال‌های‌سال به سراغ کتاب‌خریدن نمی‌رفتند. شاید بعدتر که میزان فروش کتاب‌ها مشخص شد، می‌توان تحلیل کرد که کدام کتابفروشی بیشتر فروش داشته، آنکه میزان چهره‌های مشهور هنر و سینما بود یا آنکه میزان چهره‌های اندیشه. اما در یک چیز نمی‌توان شک کرد، میزان رضایت جوانان علاقه‌مند هر حوزه از حضور در این اتفاق که برای هرکدام شکل متفاوت خودش را دارد.

حرکت خودجوش

جالب این بود که این یک حرکت اجتماعی بدون عقبه دولتی بود ولی دولتمردان همراهش شدند و حرکت کاملا خودجوش بود. کتابفروشی‌ها پیشنهادی کردند که این حرکت به‌صورت فصلی یا سالانه دوباره ادامه پیدا کند. در جایی نیز پیشنهاد شده بود که سالانه پنجشنبه آخر هفته کتاب به کتابفروشی‌ها اختصاص پیدا کند شاید هم ماهانه این اتفاق بیفتد. باید منتظر ماند و دید چه نتیجه و تحلیلی از این برنامه می‌شود.

ترافیک و چندغایب و گرانی

ترافیک پنجشنبه بعدازظهر از ویژگی‌های شهر تهران است. کسانی که علاقه به دیدن افراد مختلف و کتابفروشی‌های بیشتر داشتند معطل می‌شدند و پشت چراغ‌قرمز می‌ماندند. همین شد که برخی از میهمانان هم نیامدند یا دیرتر آمدند. عده‌ای دیگر از قیمت بالای کتاب می‌گفتند و آخر ماه. هرچند تخفیف می‌توانست کمک کوچکی به آنها بکند. تجربه اول است و خب شاید دفعه‌های بعدی همه‌چیز فرق داشته باشد.

یاد یار مهربان

ملاقات با یار دیرینه

کتابفروشی‌ها نبود. غذای روح دوباره عزم‌جزم کرده که جای فست‌فودهای راسته‌های کتابفروشی را بگیرد. روزگار نه‌چندان خوش احوال کریمخان و انقلاب به پایان رسیده و حالا دوباره این کتاب است که پشت قفسه مغازه‌ها، به مشتری‌هایش «بفرما!» می‌زند. خاطره‌های جمعی ما از کتاب و کتابخوانی نمی‌میرد چراکه ادبیات فارسی مثل خون است برای زندگی‌مان. منتها خاطره روزگاری که کتاب‌های ایستاده در انتظار چاپ از تعداد چاپ‌شده‌ها بیشتر بود، خاطره زمانی که چراغ کتابفروشی‌های کریمخان یک‌به‌یک خاموش می‌شد، حالا در حال بدل‌شدن به انرژی صف‌کشیدن در کتابفروشی‌ها و ملاقات با یار دیرینه است؛ ملاقات با دست‌های لرزان نویسدگان و شاعران. در این ملاقات تازه، نیاز به یادآوری ترازوی جندی‌شاپور نیست، فقط کتاب‌هایی را که خریده‌ایم، مشتاقانه‌تر در آغوش می‌فشاریم و نویسندگان را عزیزتر می‌داریم.

اول هفته پیش که فراخوان حضور در کتابفروشی‌ها منتشر شد، یک پیشنهاد بود. پیشنهادی از طرف یک فرد فرهنگی – احمد مسجدجامعی – برای توجه به کتاب؛ مثل هر توجهی دیگر. اما مانند گلوله‌برقی که از بالای کوه حرکت کند تبدیل به بهمنی بزرگ شد آن هم از نوع خوبش. همان نوعی که توانست یک پنجشنبه به‌یادماندنی را در تاریخ کتابفروشی رقم بزند. از بازیگر مشهور «مهتاب کرامتی» تا اندیشمندان و صاحبان فکر «یوسف اباذری»، «شاپور اعتماد»، «حسین پاینده» و... از کارگردان سینما «بهمن فرمان آرا» تا مشهورترین نویسنده ایران «محمود دولت‌آبادی» به کتابفروشی‌ها آمدند و از این اتفاق تشکر کردند. کتابفروشان خود هم قدم به پیش گذاشتند و همراه شدند. میهمان دعوت کردند و نویسنده‌ها و چهره‌ها را دعوت کردند. اما «علی جنتی» وزیر ارشاد یک‌بار دیگر نشان داد، همراه مردم و اتفاق‌های خوب است؛ او هم به این اتفاق پیوست. همان‌طور که در بخش‌های دیگر دولت نیز این اتفاق افتاد. هرکدام به سراغ کتابفروشی در سویی رفتند. از جمله جمعی از سینماگران به همراه علیرضا رضاداد نیز به کتابفروشی پارت رفتند.

صف کتاب

می‌دانیم این‌روزها مردم حضوری چشمگیر در عرصه‌های مختلف فرهنگی و هنری دارند. پدیده مرتضی پاشایی هنوز در حال بررسی است. ولی در تقاطع میرزای شیرازی و کریمخان نیز صف دیگری می‌دیدید که اتفاقا به افتتاحیه کله‌پاچه‌فروشی کریمخان هیچ ارتباطی نداشت و این عمق خوشحالی بود. مردمی که صف کشیده بودند تا به داخل کتابفروشی نشر چشمه بروند و این بعد از سال‌ها جزو اتفاق‌های متفاوت این‌روزهاست، ما به یاد داریم روزگاری برای خرید نسخه انگلیسی هری‌پاتر که همزمان با دنیا در ایران عرضه شد، مردم تا صبح در صف بودند تا فروش آغاز شود و اتفاقا عکس یک روزنامه «شرق» هم شد. حالا در این‌روزها بازهم صف کتاب داریم؛ صفی برای دریافت و خرید کتاب. مثل همان صف‌هایی که برای دیدن فیلم در جشنواره کشیده می‌شود.

فضای مجازی

حالا رسانه‌های دیگری غیر از رسانه مکتوب در به‌وجودآمدن موج‌های مردمی تأثیرگذارند. چهارشنبه بیشتر افراد درباره رفتن به کتابفروشی‌ها نوشته بودند؛ هر کتابفروشی، هرکدام که نزدیک بود، یا هرکدام که بیشتر به آن علاقه داشتند و در این مدت نتوانسته بودند به سراغ آنها بروند. بسیاری درباره کتاب می‌نوشتند.

همه کتابفروشی‌ها

یکسری از کتابفروشی‌ها برنامه‌های خاصی را اعلام کرده بودند. افراد مختلف برای رفتن به کتابفروشی‌های متعدد اعلام آمادگی کرده بودند؛ استادان تاریخ، استادان جامعه‌شناسی، بسیاری از ناشران مشهور و فعال در حوزه‌های مختلف همچون دایره‌المعارف اسلامی و... هم قدم پیش گذاشته بودند. شاید برخی

سعید برآبادی: خاطره‌های جمعی ما نمی‌میرند، فراموششان نمی‌کنیم. اگرچه فراموشکار هستیم. درنهایت، این خاطره‌ها ممکن است در قالب خاصیت نبوتی‌ی ماده، از شکلی به شکل دیگر بدل شوند. خاطره‌های جمعی ما از کتاب- لاقلا در دهه اخیر- اما چندان شیرین نبوده‌اند که انگبین یک نامگذاری فرماییشی به‌عنوان هفته کتاب بتواند کاممان را به اندازه‌ای شیرین کند که صف بکشیم برای ملاقات با یار مهربان در کارزار حقوق‌های یابین و بیکاری و هزار عارضه اقتصادی که کم یا زیاد همه‌مان با آن درگیریم. اما پنجشنبه‌ای که گذشت، یک استثنا بود؛ بهره‌گیری از شور و اشتیاق جامعه برای یادآوری یک سنت حسنه. شعاری که از گلولی یکی از اعضای شورای شهر تهران بیرون آمد و سر به شهرهای دیگر هم زد و هفته کتاب و کتابخوانی را به یک روز مهم در جامعه‌ای سنجاق کرد که مدت‌ها بود، کتاب را از هرسو، شیئی «بی‌اعتبار» می‌یافت. بی‌اعتبار از آن‌رو که کتاب دیگر

تیان

- طراحی زیبا با بدنه فلزی پوشش رنگ اپوکسی نسوز و مقاوم
- پخت برنج با درجات مختلف ته دیگ مطابق با سلیقه و ذائقه ایرانی
- مصرف بهینه انرژی و کاهش زمان پخت (برحسب مدل)
- درب شیشه ای پیرکس با سوپاپ خروج بخار (برحسب مدل)
- قابلیت بخارپز کردن با ظرف مخصوص (بر حسب مدل)
- ظرفیت های ۱۲ ، ۸ ، ۴ نفره (بر حسب مدل)

www.parskhazar.comshop.parskhazar.com

LicenceBosch

25

10

400